

مؤلفه‌های پایداری و بیداری ملی در قیام «کاوه» آهنگر

دکتر آسیه ذبیح نیا عمران^۱

حسین یگانه‌مهر^۲

چکیده

ادبیات پایداری، فریاد عدالت خواهی مردم هر سرزمینی است که در طول تاریخ، علیه نابرابری‌ها به پا خواسته اند و شاهنامه‌ی فردوسی علاوه بر بُعد حماسی، ادبیات مقاومت و پایداری نیز هست. وصف دلآوری‌ها و پایداری ایرانیان در برابر هجمه‌ی بیگانگان - خواه دشمن، خواه اهریمن - و سرود امید و پیروزی مردمان ستم دیده‌ی این سرزمین است. در شاهنامه، ایرانیان هیچ گاه طاغی، سرکش، بیدادگر، دشمن‌خو و خون‌ریز نبوده‌اند ولی در مقابل حمله‌ی دشمنان پایداری و رشادت از خود نشان داده‌اند. هرگاه شاهی بیدادگر بر این سرزمین حاکم شده است، مردم بر او شوریده‌اند و نیز هرگاه شاهی بیدادگری ساز کرده، فره ایزدی و اقبال مردم از او روی گردان شده است. جمشید آخر کار بیدادگر شد و ضحاک از ابتدا راه کژی پیمود و هر دو به سزای خویش رسیدند. شگفت آنکه در داستان‌های فردوسی، هیچ بدی بی‌جواب نمی‌ماند؛ و این الهام از تعالیم اسلام، و مکتب قرآن است.

در قیام کاوه آهنگر، یکی از قدیمی‌ترین و شگفت‌انگیزترین قیام‌های تاریخ ایران زمین سخن رفته است که داستان خیزش و اتحاد مردمان پاک نهاد ایران را علیه پادشاهی خون‌ریز روایت می‌کند. داستان قیام «کاوه‌ی آهنگر» و متحد نمودن مردم و در نهایت رهبری این قیام به وسیله‌ی «فریدون» و پیروزی بر «ضحاک»، یکی از عبرت‌های تاریخ است که در متون اوستایی آمده و فردوسی، با پردازشی شیوا، این داستان را در شاهنامه جاودان ساخته است.

مؤلفه‌های ادبیات پایداری همچون بیان استبداد، دعوت به مبارزه، امید به پیروزی و... در این داستان به روشنی بیان گردیده است. این داستان «نمادین» چنان زیبا تصویر شده است که اگر آن را به نثر برگردانیم، با انقلاب‌های قرن بیستم مطابقت می‌نماید.

واژگان کلیدی: ادبیات پایداری، کاوه‌ی آهنگر، فریدون، ضحاک، داستان نمادین، بیان استبداد، فریاد عدالت‌خواهی.

مقدمه

شاهنامه‌ی فردوسی، بیش از آن چه که تا کنون ما از آن شناخت داریم، مایه‌ور است. این اثر ارزنده را نباید تنها از بُعد اسطوره و افسانه بررسی نمود؛ بلکه از هر دیدگاهی که مورد بررسی و خواش نو قرار گیرد، نکته‌ای و رمزی را بر ما روشن می‌نماید و هر ورقش سخن از نیاکان پاک این سرزمین دارد که در پس هزارها مستور مانده است. هرچه زمان پیش‌تر می‌رود، به کمک محققان و اندیشمندان نو فکر، اسرار بیش‌تری از این اسطوره‌ی سترگ هزار تو گشوده می‌شود و با دیدی عمیق‌تر در می‌یابیم که بیشتر بخش‌های شاهنامه منطبق با واقعیت‌های زندگی امروزی است.

داستان جمشید و ضحاک، از شگفت‌انگیزترین داستان‌های شاهنامه است که میان افسانه و حقیقتی رمز آلود، دارای لایه‌های تو در توی فراوان است. شاید در هیچ یک از افسانه‌های جهان شبیه آن را نمی‌توان جست؛ سخن از پادشاهی است دادگر که وقتی ره بیداد در پیش گرفت مردم علیه او قیام کردند و پس از او پادشاهی دیگر بر تخت نشست که خود بیدادگر بود و باز مردم علیه او نیز قیام کردند. این بخش از شاهنامه از دیدگاه «ادبیات پایداری»، نکته‌های بسیار دارد. با آنکه در اوستا، از پادشاه بودن ضحاک مطلبی بیان نشده است، ولی کشفیات جدید بر اساس مطالعه‌ی عمیق اندیشمندان بیان می‌دارد که ضحاک دارای چهره‌ی انسانی و شخصیت پادشاهی بوده است و احتمالاً قبل از ترویج آیین زرتشت یعنی حدود ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد در کشور بابل می‌زیسته است. (مهرآفرین، طاووسی، ۱۳۸۵: ۱۲۳، ۱۲۲)

۱- عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور یزد.

۲- کارشناس ارشد ادبیات فارسی.

این داستان، سراسر شگفتی و عبرت است شبیه این داستان در طول تاریخ پر فراز و نشیب ایران بسیار تکرار شده است و هر بار با حماسه‌ای نو، داستانی نو نیز پدیدار گشته. اگر فریدون ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد با اسب از آب اروندرود عبور می‌کند حدود ۳۰۰۰ سال پس از آن واقعه، سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه^۱ در مقابل چشم حیرت زده‌ی مغولان در رودخانه‌ی «سند»، دست به چنین اقدامی می‌زند. (حمیدی شیرازی، ۱۳۶۷: ۱۹۷) نیز در همان رودخانه‌ی اروند فرزندان دلیر این سرزمین در طی هشت سال دفاع مقدس، بارها با جان فشانی از دل سهمگین این آب‌ها گذشتند و ثابت کردند، فریدون‌ها هنوز زنده‌اند و این سرزمین دیاری پهلوان‌پرور است. پهلوانانی که هرگز نمی‌میرند.

در این مقاله داستان قیام کاوه‌ی آهنگر از منظر ادبیات پایداری مورد مطالعه قرار گرفته است. بر طبق این دیدگاه، «مار» یا «اژدها»، می‌تواند نمادی باشد برای بیان ستم، خون‌ریزی و اختناق نظام حاکم بر جامعه‌ی ایران آن روزگار. از سوی دیگر دلایلی که فردوسی از این داستان نمادگرایانه استفاده کرده، در خور تأمل و تفکر است. هم‌چنین در این مقاله، با خوانش دگرگونی‌ی این افسانه، مؤلفه‌های ادبیات پایداری مورد کنکاش و بحث قرار گرفته است.

اصطلاح «ادبیات پایداری»، در چند دهه‌ی اخیر متداول شده ولی عمر این نوع ادبی حتی به زمان صدر اسلام و قبل از آن می‌رسد. اندیشمندان ادبیات، در تقسیم‌بندی‌ها، ادبیات حماسی را به انواعی مختلف هم‌چون: تاریخی، اساطیری و مذهبی تقسیم می‌کنند و ادبیات پایداری را به عنوان گونه‌ای ادبی، جدا دسته‌بندی می‌نمایند؛ در حالی که ادبیات پایداری را باید بخشی از «ادبیات حماسی» برشمرد. دلیل این مدعا این است که معیارهای حماسه با معیارهای ادبیات پایداری و مقاومت برابری می‌کند. در هر دو نوع ادبی، ظلم ستیزی، مبارزه با دیوان و پلیدی‌ها، همدردی با مردم رنج کشیده، قیام علیه بیداد، تعزیت و تجلیل از شهیدان، میهن‌پرستی، تأکید بر نیروی ایمان و معنویات، رشادت و بی‌باکی، رجز خوانی و... به چشم می‌خورد. حتی «نمادگرایی» در هر دو بسامد بالایی دارد. در کنار این مؤلفه‌ها، یک وجه تشابه ظریف نیز وجود دارد و آن «قهرمان‌پروری» است. در ادبیات حماسی «انسان‌ها و موجودات خارق‌العاده»، کارهای شگفت انجام می‌دهند و در ادبیات پایداری، «انسان‌های معمولی»، گاه کارهایی به مراتب شگفت‌انگیزتر از پهلوانان اساطیری انجام می‌دهند. «کاوه‌ی آهنگر» در زمان اساطیر، سلطان «جلال‌الدین خوارزمشاه» در تاریخ دیرین ایران زمین و در دوران ما «حسین فهمیده»، نمونه‌هایی از پهلوانان ادبیات پایداری ما هستند. نمونه‌های فراوان از مولفه‌های پایداری در حماسه‌هایی که فردوسی روایت نموده، آمده است. به عنوان مثال یکی از جلوه‌های این نوع ادبیات که تجلیل از مقام شهیدان است، در چند جای شاهنامه بیان شده است:

وگر کشته گردد کسی زین سپاه بهشت بلندش بود جایگاه

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۲۹)

دریغ و افسوس که فردوسی در دیاری و در زمانه‌ای می‌زیست که طوطی کم از زغن بود. دردا که زندگی این

۱. با حمله‌ی وحشیانه‌ی قوم مغول به ایران، سلطان محمد خوارزمشاه، بدون مقاومت متواری می‌شود ولی فرزند دلیر او یعنی جلال‌الدین، جوان مردانه مقاومت می‌کند و در چند نوبت شکست جانانه‌ای به مغولان وارد می‌آورد اما در نهایت به دلیل تعداد اندک لشکریان یارای مقابله ندارد. در یک شب تصمیم می‌گیرد زن و فرزندان خود را در رودخانه‌ی «سند» غرق کند که به دست مغولان اسیر نگردند. سپس در مقابل چشمان چنگیز و لشکر خونخوار او، ناباورانه، با اسب به درون رودخانه‌ی سهمگین ژرف بی‌پهنا می‌پرد و از رودخانه می‌گذرد؛ آن‌سان که حتی چنگیز او را تحسین می‌کند. داستان این حماسه‌ی تراژدیک را دکتر مهدی حمیدی شیرازی به زیبایی نقل نموده است:

شبی را تا شبی با لشکری خُرد ز تن‌ها سر ز سرها خود افکند
چو لشکر گرد بر گُردش گرفتند چو کشتی، بادپا در رود افکند
چو بگذشت از پس آن جنگ دشوار از آن دریای بسی پایاب، آسان
به فرزندان و یاران گفست چنگیز که گر فرزند باید، باید این سان...

(حمیدی شیرازی، ۱۳۶۷: ۱۹۷)

حکیم فرزانه در دستگاه ترکان غزنوی سراسر با رنج و عذاب سپری شد. آوردن این سخن درست قبل از شروع داستان ضحاک، جای بسی تأمل دارد:

دل‌م سیر شد زین سرای سپنج
خدایا مرا زود برهان ز رنج
(همان: ۲۶)

دوران سرایش شاهنامه، هم زمان با به قدرت رسیدن ترکان و پایمال شدن شرافت ایرانی بود. دورانی سراسر تعصب و خفقان و تحقیر بود و فردوسی که از تجاوز تورانیان آزرده خاطر بود، به وظیفه‌ی ملی و مذهبی خود عمل نمود. (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۶: ۳۹) داستان کاوه‌ی آهنگر، فریاد عدالت خواهی مردم ایران زمین در تمام دوران‌ها و بلکه فریاد همه‌ی ستم دیدگان در سرتاسر جهان است. در این داستان عبرت‌آموز، «توصیف قیام خلق به نحوی است که اگر به نثر امروز نوشته شود و کسی ندانسته آن را بخواند، گمان خواهد برد که یکی از انقلاب‌های دوران اخیر و صف گردیده است.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۵: ۱۳۵)

این داستان با دو دسته کارکرد، بیانگر قیام و خیزش مردم است به همین دلیل می‌توان آن را در رده‌ی ادبیات مقاومت دسته‌بندی نمود. **کارکرد اول**، زبان نمادین آن است و **کارکرد دوم**، مولفه و مضامینی است که زیر ساخت انواع ادبیات مقاومت را تشکیل می‌دهد و در واقع هسته‌ی اصلی و محوری در داستان‌های پایداری است. ابتدا به بررسی کارکرد نمادگرایی این داستان می‌پردازیم.

یکی از ابزارهای مهم در آفرینش ادبیات پایداری، استفاده از «نماد» است؛ به طور کلی، اغلب داستان‌ها و متون پایداری، به زبان نمادها بیان می‌شوند. فردوسی نیز این داستان نمادین را به عنوان اعتراضی به دستگاه حاکم پردازش نموده است. حتی برخی از این نمادهای سیاسی، امروزه نیز در شعرهای ادبیات پایداری ایران و جهان مطرح است. در زیر، برخی از این نمادها بررسی می‌گردد:

الف- بررسی نمادین داستان کاوه‌ی آهنگر

۱- شب

از منظر ادبیات پایداری، شب و تاریکی نمادی از جامعه‌ی استبداد زده هستند. ضحاک ستمگر، مخفیانه و شبانه جوانان بی‌گناه را قربانی می‌کرد و مغز آنان را خوراک مارهای خود می‌ساخت این بخش از داستان، اوج اختناق و استبداد را آشکار می‌سازد:

چنان بد که هر شب دو مرد جوان
چه کهنتر چه از تخمه‌ی پهلوان
خورشگر بردی به ایوان شاه
همی خواستی راه درمان شاه
بکشتی و مغزش بپرداختی
مر آن ازدها را خورش ساختی
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۷)

حتی فردوسی شبی را که ضحاک آن خواب هولناک را می‌بیند، تیره و عجیب توصیف می‌نماید: جهان از شب تیره چون پر زاغ... (همان: ۲۹)

۲- جوانان

جوانان در یک جامعه از نیروهای بالقوه هستند و اگر قرار باشد انقلاب یا خیزشی مردمی صورت گیرد، جوانان نیروی محرکه و شالوده‌ی اصلی این جریان هستند که می‌توانند در مقابل استبداد به پا خیزند. ضحاک با سرکوبی جوانان و پهلوانان لشکری، مانع از یکپارچه شدن این توده‌ی خروشان شد. او که خود می‌دانست هیچ حکومتی با بیداد و ظلم دیر نمی‌پاید، از مدت‌ها پیش در فکر سرکوبی جوانان بود:

پس آیین ضحاک وارونه خوی
ز مردان جنگی یکی خواستی
چنان بد که چون می‌بُددش آرزوی
بکشتی چو با دیو بخراستی
(همان: ۲۸)

همچنین «مغز» مردان جوان که در این داستان خوراک مارهای ضحاک می شد، خود نمادی از ریشه‌کن ساختن هرگونه فکر، اندیشه و خردورزی است؛ و بدین‌سان:

پراکنده شد کام دیوانگان	نهان گشت کردار فرزندگان
نهان راستی آشکارا گزند	هنر خوار شد جادویی ارجمند

(همان: ۲۷)

۳- مار یا اژدها

ابر کتف ضحاک جادو دو مار
برُست و بر آورد از ایران دمار

(همان: ۳۳)

مارهایی که بر دوش ضحاک روییده، تجسمی از خوهای اهریمنی و بیدادگری و منش خبثت است. (یوسفی، ۱۳۸۸: ۳۱)

۴- درفش

پرچم همیشه و در همه جا نماد پیوند و وحدت ملت‌ها بوده و هست. «پیش‌بند چرمین او [کاوه] که بر نیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنبش فرا خواند، درفشی بود انقلابی که وی بر ضد پادشاه وقت، ضحاک، برافراشت.» (یوسفی، ۱۳۸۸: ۲۷) بجز این داستان، فردوسی در چندین جای دیگر شاهنامه نیز به پرچم و رنگ‌های آن اشاره نموده و آن را مظهر اقتدار و یکپارچگی می‌داند. در اینجا، کارکرد پرچم به عنوان ابزاری برای گرد آمدن توده‌ها به خوبی نمایان می‌شود و این امر را کاوه‌ی آهنگر که نقش مهمی در این میان دارد به درستی درک می‌کند.

۵- البرز کوه

فریدون از شرق و از «البرز کوه» طلوع و قیام می‌کند. در ادبیات ایران کوه البرز همواره با خورشید که رمز «جاودانگی» و «زایش دوباره» است، تقارن دارد. (زمردی، ۱۳۸۵: ۵۵)

ز البرز کوه اندر آمد به دشت
چو بگذشت از آن بر فریدون دو هشت

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۳)

این نوع نمادها، در شعرهای انقلاب شکوهمند ایران اسلامی نیز از جایگاه خاصی برخوردار است: ناگهان نوری از شرق تابید خون خورشید آتشی در شفق زد مردی از شرق برخاست آسمان را ورق زد. (امین پور...)

۶- گاو

«گاو» در ادبیات و اساطیر باستان، هم در ادبیات ایران و هم در ادبیات عرب، نمود زندگی و نماد آفرینش است. در این داستان، ضحاک با کشتن گاو «برمایه» در واقع سعی در ویران کردن و از بین بردن زندگی در ایران و همه‌ی زمین را داشت. کشتن گاو نماد ویرانی است.

خبر شد به ضحاک بد روزگار	از آن گاو برمایه و مرغزار
بیامد از آن کینه چون پیل مست	مر آن گاو برمایه را کرد پست

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۲)

فریدون گری می‌سازد به شکل سر گاومیش، به نام «گاوسر» و با همان نماد، ضحاک را به درک واصل می‌کند.

خبر یکی گاو برمایه خواهد بُدن	جهان جوی را دایه خواهد بُدن
تبه گردد آن هم به دست تو بر	بدین کین کشد گرز ی گاوس

(همان: ۳۰)

۷- بازاریان

بازار و بازاریان به نوعی نمادی از همهی آحاد ملت است. سعدی بر این عقیده است که اخباری که بر سر بازار زمزمه شود، زود شایع می‌شود:

عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند داستانی است که بر هر سر بازاری هست
(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۶۹)

از آنجا که بازار محل داد و ستد و رفت و آمد است، خبرها زودتر منتشر می‌شود. قبلا جارچیان پادشاه بر سر بازار نمادی می‌کردند. وقتی بازاریان اتحاد یابند و به پا خیزند، قشرهای دیگر نیز با آنان همسو می‌شوند و این شروع یک قیام مردمی است. «کاو» که خود از اصناف بازار بوده است، ابتدا بازاریان را با خود همراه می‌کند و یک قیام مردمی را تشکیل می‌دهد:

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه بر او انجمن گشت بازارگاه
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۵)

جالب است که اولین گروهی که با فریدون پیمان یاری می‌بندند، آهنگران بازار بودند که به پیروی از کاوه به پا خاستند. در انقلاب اسلامی ایران نیز بازاریان نقش فعال و مهمی ایفا نمودند:

هر آنکس کز آن پیشه بد نامجوی به سوی فریدون نهادند روی
(همان: ۳۷)

۸- کاوه

کاوه نماد انسان‌های زحمت‌کش ستم دیده‌ای است که از اقشار متوسط و پایین جامعه سر بر آورده‌اند و زندگی‌شان پایمال ستم دستگاه حاکم شده است. طبق روایت شاهنامه، هفده پسر او مظلومانه قربانی ظلم ضحاک شده بود و او تنها هجدهمین پسر را موفق شد نجات دهد. اگر چه در این داستان کاوه‌ی آهنگر حضوری کوتاه دارد و نقشی کوتاه زمان ایفا می‌کند، ولی فرورش وی همچون صاعقه‌ای خرمین ستم شاهی ضحاک را به تباهی می‌کشاند. (یوسفی، ۱۳۸۸: ۳۴) دستگاه ظالم برای سانسور افکار عمومی، خواست با او سازش نماید و آزادی آخرین فرزند کاوه، در واقع حرکتی عوام‌فریبانه در جهت موجه جلوه دادن دستگاه حکومتی ضحاک بود ولی کاوه بیش از این بی‌عدالتی را بر نتافت و سر به شورش برداشت. این پیرمرد خردمند روشن ضمیر، با یافتن نقطه ضعف پادشاه ستمگر دست به قیام زد و رهبری مردم را به عهده گرفت. او می‌دانست که موفقیت ضحاک در پراکندگی مردم و جوانان است؛ پس نمادی را به عنوان درفش وحدت و اتحاد بر سر چوب گرفت و مردم را گرد آورد. خود کاوه می‌گوید: مراد من آن بود که مردم را از بیداد ضحاک برهانم. (بلعمی، ۱۳۴۸: ۱۴۲) پس از آن نیز این خیزش را رهبری و مردم را به پیروی از فریدون هدایت می‌کند. کاوه اسطوره‌ی اتحاد و یکپارچگی و نماد وحدت و همدلی بود. در این داستان معادلات طبقاتی به هم می‌خورد فرو دست بر فرا دست می‌شوراند و نبرد پلیدی و پاکی، به سیر داستان پویایی می‌بخشد.

شگفت آنکه در این داستان، فریدون نیز اگرچه از تبار بزرگان است ولی در دستگاه حکومت ضحاک ستمگر، هدف بی‌عدالتی و بی‌رحمی قرار می‌گیرد به طوری که پدرش خوراک ماران ضحاک می‌شود، گاو که دایه‌ی او بود به دستور ضحاک کشته می‌شود و سپس مزرعه، حیوانات و خانه‌ی آن‌ها ویران و به آتش کشیده می‌شود. و خود او سیزده سال تحت تعقیب قرار می‌گیرد. یکی از عبرت‌های داستان فریدون این است که بیان می‌دارد مرفهان بی‌درد نمی‌توانند قیامی مردمی را سازمان‌دهی نمایند و الگوی پایداری باشند.

ب- مؤلفه‌های ادبیات پایداری

۱- نبرد به امید پیروزی

فریدون به آهنگران که آنان نیز از ابتدای نهضت با او همراه شده بودند، امید پیروزی می‌دهد:

فریدون بر ایشان زبان برگشاد	که خرم زبید ای دلیران و شاد
که گردون نگردهد بجز بر بهی	به ما باز گردد کلاه مه‌سی
بسی کردشان نیز فرخ امید	بسی دادشان مهتری را نوید
که گر ازدها را کنم زیر خاک	بشویم جهان را ز ناپاک، پاک

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۷)

۲- دعوت به مبارزه

کاوه‌ی آهنگر بازاریان را و عموماً همه‌ی مردم را به خیزش و قیام علیه دستگاه ستم فرا می‌خواند. «دعوت کاوه به راه یزدان است بر ضد اهریمن، و استقرار حق است و عدالت.» (یوسفی، ۱۳۸۸: ۴۱)

همی بر خروشید و فریاد خواند	جهان را سراسر سوی داد خواند
خروش‌ان همی رفت نیزه به دست	که ای نام داران یزدان پرست
کسی کس و هوای فریدون کند	دل از بند ضحاک بیرون کند
بپوید کاین مهتر اهرمن است	جهان آفرین را به دل دشمن است

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۶)

بعد از آغاز خیزش و جرقه‌ی اصلی توسط کاوه‌ی آهنگر، یکبار دیگر مردم متحد شدند و با هدایت‌گری کاوه به گرد فریدون جمع شدند:

سپاه انجمن شد به درگاه او	به ابر اندر آمد سر گاه او
---------------------------	---------------------------

(همان: ۳۷)

نکته‌ی ظریف در روایت این بخش این است که فردوسی همواره سپاه ایران زمین را متشکل از یلان و پهلوانان نو، تازه نفس و جوان بر می‌شمرد ولی در اینجا سخن از قیامی مردمی است. این صحنه، اوج اقتدار و شکوه انقلابی مردم ایران آن روزگار را در برابر طاغوت به زیبایی ترسیم می‌نماید و روشن است که ترکیب این بسیج همگانی چنین خواهد بود:

همه بام در مردم شهر بسود	کسی کش ز جنگ آوری بهر بود
همه در هوای فریدون بدند	که از درد ضحاک پر خون بدند
ز دیوارها خشت و ز بام سنگ	به کوی اندرون تیغ و تیر و خدنگ
به شهر اندرون هرکه برنا بدند	چو پیران که در جنگ دانا بدند
سوی لشکر آفریدون شدند	ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند

(همان: ۴۲، ۴۳)

۳- بیان استبداد و بی‌عدالتی

«در محیطی که پادشاه بیداد پیشه‌ی ماردوش بوجود آورده بود، تاریکی و ظلم بر همه جا چیرگی داشت و کسی ایمن نمی‌توانست زیست.» (یوسفی، ۱۳۸۸: ۳۲) بی‌شک، ضحاک یکی از چهره‌های منفور در شاهنامه است. می‌توان گفت مارهای بر آمده از کتف او، نمودی از درون ناپاک او بودند. کسی که در کنار تمام پلیدی‌ها و بی‌عدالتی‌ها، پدر کُشی را نیز در پرونده‌ی سیاه خود دارد. فردوسی، ضحاک را با این القاب می‌خواند: ازدها فش، ناپاک دین، کم‌خرد،

سبکسار، ناپاک، بدگهر، فرزند بد، فرومایه، بیدادگر و... به این القاب دو صفت رذیله‌ی دیگر را نیز باید افزود یکی «شکم بارگی» و دیگری «حرص و آزمندی» اوست. شاید به دلیل همین آزمندی بود که ضحاک در سن جوانی هزار اسب به دست آورده بود. همه‌ی این توصیف‌ها، یک حاکم ظالم و مستبد را نشان می‌دهد. فردوسی، حکومت استبدادی و ستم شاهی ضحاک را این گونه توصیف می‌کند:

ندانست جز کژی آموختن	جز از کشتن و غارت و سوختن
برد سر بی گناهان هزار	هراسان شدست از بد روزگار
همی خون دام و دد و مرد و زن	بریزد کنسد در یکی آبدن
کجا نامور دختری خوب روی	به پرده درون بود بی گفت و گوی
پرستنده کردیش بر پیش خویش	نه بر رسم دین و نه بر رسم کیش

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۷، ۲۸، ۴۰)

۴- حس میهن دوستی

«شاهنامه بیان روح ایرانی است و بیانگر مقاومت ایرانیان بر ضد اهریمنان و انیران است.» (مازولف، ۱۳۸۰: ۲۹) داستان کاوه‌ی آهنگر همانند همه‌ی داستان‌ها و افسانه‌هایی که حکیم توس بازگو کرده، حس میهن دوستی و ایران دوستی در آن موج می‌زند. فردوسی به شدت مخالف با چیرگی تازیان بود و به برتری ایرانیان بر ترکان و تازیان اعتقاد قلبی داشت. (رزمجو، ۱۳۸۱: ۵۴) ضحاک از تبار اعراب بود و همه‌ی خباثت‌ها و پلشتی‌های او با تفکر و هنجار شاهان و پهلوانان و عموماً مردم ایران مغایرت داشت. از اوستا چنین بر می‌آید که ضحاک، از قوم دیگری و از سرزمین بابل بوده است؛ یعنی همان سرزمینی که پیش‌تر ایرانیان یک طایفه‌ی عرب نژاد از ساکنین آنجا را، «تازی» می‌نامیدند. (پور داوود، ۱۳۷۷: ۱۸۹) در روزگار جمشید، نامی از «ایران» برده نمی‌شود مگر در اواخر روزگار او که ضحاک به عنوان «شاه ایران زمین» مطرح می‌شود. اما در شاهنامه نخستین کسی که خود را صریحاً «ایرانی» نامید، در همین داستان ضحاک دیده می‌شود؛ ابتدا «فرانک» مادر فریدون و سپس خود فریدون. به طور کلی، «هویت ایران» به عنوان سرزمین خاص، از داستان کاوه‌ی آهنگر و قیام فریدون آغاز می‌شود و به تدریج در بخش‌های دیگر شاهنامه شکل می‌گیرد و ایران از کشور تازیان و سپس هندوستان جدا می‌شود. (انوری، ۱۳۷۴: ۷۲۰-۷۲۶)

جمشید پادشاه ایران با آنکه از چشم مردم افتاد و فره ایزدی از او گرفته شد، هرگز خون مردم را نریخت و بر ایرانیان ستم روا نداشت؛ تنها گناه او دروغ‌گویی و ادعای خدایی او بود. در افکار مردمانی که دروغ و ناسپاسی یزدان، گناهی نابخشودنی است، خود جایگاه ستم‌های اژدهایی همچون ضحاک یک فاجعه‌ی دهشتناک می‌تواند باشد. اسنادهای درون متنی این داستان، حاکی از برتری ایرانیان بر همسایگان خود دارد:

الف- فردوسی همه‌ی ایرانیان و فارسی‌زبانان را عموماً «پهلوان» می‌خواند:

اگر پهلوانی ندانی زبان	به تازی تو اروند را دجله خوان
------------------------	-------------------------------

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۷)

ب- ایرانیان، متجاوز نبودند بلکه به خون‌خواهی و دفاع برخاستند:

منم پور آن نیکبخت آبتین	که بگرفت ضحاک ز ایران زمین
کمر بسته‌ام لاجرم جنگجوی	از ایران به کین اندر آورده روی

(همان: ۳۹)

ج- فردوسی حتی در ظریف‌ترین صحنه‌ها، ادب ایرانی را از قلم نیانداخته است. مثلاً: فریدون به عنوان اولین پهلوان ایرانی شاهنامه، برای عبور از اروند به نزد رودبانان می‌آید و «سلام» می‌دهد و آن‌ها به دستور ضحاک از دادن کشتی امتناع می‌ورزند، با آنکه فریدون خشمگین می‌شود ولی اقدام نابخردانه‌ای انجام نمی‌دهد:

چو آمد به نزدیک ارونند رود
فرستاد زی رودبانان درود
نیامد به گفت فریدون فرود
نیامد به گفت فریدون فرود
سرش تیز شد کینه و جنگ را
به آب اندر افکند گلرنگ را
(همان: ۳۷، ۳۸)

یکبار دیگر نیز هنگامی که فریدون می‌خواهد وارد کاخ ضحاک شود، چون از نگهبانان و دربانان کسی را آنجا نمی‌بیند، با گفتن ذکر «یا الله» وارد می‌شود. و این اوج ادب‌داری ایرانیان است:

کس از روزبانان به در بر، نماند
فریدون جهان آفرین را بخواند
(همان: ۳۸)

۵- رجز خوانی = افزایش توان پایداری

رجز خوانی، که برشمردن صفات و تجهیزات و هیبت نیروهای خودی و کم جلوه دادن و خوار شمردن دستگاه و هیبت دشمن است، از جمله مولفه‌های مهم در ادبیات حماسی و پایداری به حساب می‌آید. از آنجا که رجز خوانی باعث تقویت روحیه‌ی قهرمانان و سپاه خودی می‌شود، در افزایش توان پایداری و مبارزه نقشی مهم ایفا می‌نماید. در این داستان هر دو قهرمان - کاوه و فریدون - در صحنه‌های جداگانه رجزخوانی را به نمایش گذاشتند. رجزخوانی کاوه با توجه به موقعیت طبقاتی او، و با توجه به اینکه اولین کسی بود که فریاد رهایی در آن فضای دهشتناک برآورد بسی دشوارتر از موقعیت فریدون بوده است. فریاد کاوه با کلماتی که فردوسی در روایت داستان بیان کرده است، همچون انفجاری طنین انداز می‌شود و صراحت گفتار او، بخصوص با تکرار «تو و من» مقابله‌ی آهنگر و پادشاه یا دادخواه و بیدادگر را به خوبی نشان می‌دهد. او از ستم‌های شاه بیدادگر شکایت می‌کند و از خشم و کيفر او بیم به دل راه نمی‌دهد. (یوسفی، ۱۳۸۸: ۳۶، ۳۷)

هم آنگه یکایک ز درگاه شاه
خروشید و زد دست بر سر ز شاه
بر آمد خروشیدن دادخواه...
که شاهان منم کاوه ی دادخواه
همی نالم از تو به رنج روان
بده داد منم کاملدستم دوان
اگر داد دادن بود کار تو
ز تو بر منم آمد ستم بیشتر
بیفزاید ای شاه مقصدار تو
زنی هر زمان بر دلم بیشتر

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۵)

نتیجه‌گیری: www.anjomanfarsi.ir

فردوسی با آوردن داستان کاوه‌ی آهنگر در ابتدای شاهنامه، خواسته با یادآوری قیام «کاوه‌ی آهنگر» و تمثیل اتحاد مردم، جامعه‌ی گسیخته‌ی ایران آن روزگار را یکپارچه سازد. پویایی این داستان به حدی است که برای همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها و برای همه‌ی قیام‌های مردمی قابل انطباق است. از نکات حائز اهمیت در این داستان، مؤلفه‌های ادبیات پایداری است؛ بر اساس یافته‌های این پژوهش، این عنصر مشترک، ادبیات پایداری را با «حماسه» پیوند می‌دهد. هم چنین در این داستان، فردوسی از نمادهایی چون «شب»، «مار» و «اژدها» برای بیان خفقان و استبداد دستگاه حاکم سود جسته است؛ نیز «آهن» و «آهنگر» می‌تواند نمادی از عزم و اراده‌ی استوار و آهنین مردم ستم کشیده باشد. علاوه بر موارد مذکور، این داستان نمادین، از چندین جهت دیگر نیز در دنیای اسطوره‌ها دارای اهمیت است:

در شاهنامه هویت «ایران» به عنوان یک سرزمین خاص، نخستین بار در این داستان مطرح شد.

بعد از این داستان، در شاهنامه «ابلیس» همه جا با لقب «اهریمن» خوانده می‌شود.

پرچم (درفش) کاویانی نخستین بار در این داستان مطرح شد و سپس به داستان‌های دیگر راه یافت.

اولین پهلوان شاهنامه - یعنی فریدون- در این داستان ظاهر می‌شود.

این داستان از لحاظ ارتباط معنایی و خویشی بین «فریدون» و «جمشید» با «خورشید»، «آیین مهر» و «میترا»، و از سوی دیگر مفاهیمی چون: فرود آمدن فریدون از البرز کوه و رسیدن او به سن «شانزده» سالگی - که عددی مقدس در آیین مهر است- و گذر از آب، یک چرخه‌ی معنایی ژرف در تاریخ اساطیر ایجاد می‌کند. هم چنین «گاو» که توتم خانوادگی فریدون بود که هم به عنوان پسوند «نام خانوادگی» او بوده و هم گاو «برمایه» که همزاد او بود، و باز ارتباط این مفاهیم با «مهر» و «میترا»، از جهت زاینده‌گی و تولد، دارای نکات بسیاری است.

فهرست منابع:

- ۱- ابتهاج، هوشنگ، ۱۳۶۴، *سیاه مشق ۳*، تهران: توس.
- ۲- اسلامی ندوشن، محمدعلی، ۳۸۵، *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، تهران: انتشار.
- ۳- امین پور، قیصر، ۶۸، *مثل چشمه مثل رود*، تهران: سروش.
- ۴- انوری، حسن، ۱۳۷۴، «*ایران در شاهنامه*»، مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۵- بلعمی، ابوعلی محمد، ۱۳۴۸، *تاریخ بلعمی*، تصحیح: محمد تقی بهار، به کوشش: محمد پروین گنابادی، تهران: وزارت فرهنگ.
- ۶- پورداوود، ابراهیم، ۱۳۷۷، *یشت‌ها*، تهران: اساطیر.
- ۷- حمیدی شیرازی، مهدی، ۱۳۶۷، *دیوان حمیدی*، ج ۱، تهران: پاژنگ.
- ۸- خالقی مطلق، جلال، ۱۳۸۱، *سخن‌های دیرینه (سی گفتار درباره فردوسی و شاهنامه)*، به کوشش: علی دهباشی، تهران: افکار.
- ۹- رزمجو، حسین، ۱۳۸۱، *قلمرو ادبیات حماسی ایران*، ج ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- ۱۰- زمردی، حمیرا، ۱۳۸۵، *ادیان و اساطیر (در شاهنامه‌ی فردوسی، خمسه‌ی نظامی و منطق الطیر)*، تهران: زوار.
- ۱۱- سعدی، مصلح الدین، ۱۳۶۸، *دیوان غزلیات*، ج ۱، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: سعدی.
- ۱۲- سعیدی سیرجانی، علی اکبر، ۱۳۸۶، *ضحاک ماردوش*، تهران: بیجا.
- ۱۳- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۶، *شاهنامه (بر پایه چاپ مسکو، همراه با کشف الابیات)*، ج ۱، تهران: هرمس.
- ۱۴- مارزولف، اولریش، ۱۳۸۰، *شاهنامه هویت ایرانی*، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- ۱۵- مهرآفرین، رضا، طاووسی، محمود، ۱۳۸۵، «*دیرینه شناسی اسطوره ضحاک*»، پژوهشنامه ادب غنایی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، بهار و تابستان ۱۳۸۵، سال چهارم، شماره ۶: صص: ۱۱۹-۱۴۲.
- ۱۶- یوسفی، غلامحسین، ۱۳۸۸، *چشمه‌ی روشن*، تهران: علمی.

Abstract:

Resistance literature is the cry of justice seeking of people in each territory, which in the history longitude, against the pun justice they have stood up. This kind of literary may be shown off in various shapes such as poetry, story. Irony, etc. although Resistance literature is a title that has been named during these several decades, its antiquity refers to the time of myths and fictions, this kinds of literature can be considered a branch of mythological literature.

The authors of this article had come to one of the oldest and the most wonderful uprisings in the history of Iran in which the story of riot and alliance of decent Iranians against bloodshed monarchy and reported. The story of “Kaveh Ahangar” and allying people and finally leading this uprising by “Feridoun” and overcoming “Zahhak” is one of the lessons in history that has come in Avestan texts and Ferdouwsī in Shahnameh, had eternized this story with a Fluent process.

The constituents of Resistance literature such as expressing the autocracy inviting to combat, hoping to victory, etc. this “symbolic” story had been illustrated so beautifully that it can be comparable with twenty century revolutions provided that we convert it into prose.

Key words: Resistance Literature, Kaveh Ahangar, Feridoun, Zahhak, Symbolic story, Expression of autocracy, the cry of Justice Seeking.



هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir